

«در دوره ناصری می توانستید مثل سایر دنیاپرستان به همان روش آنان خوش آمدگویی کرده و مالک يك مقدار از مال و جان ایران گشته، نام خود را مانند دیگران در سر لوحه لعن ابدی قرار بدهید و نیز در سلطنت مظفری با عین الدوله بسازید و بر ایران بتازید؛ دیگر این همه حق گوئی و بیزاری از ظلم و اظهار مردانگی و تنفر از اولیاء جور، و نشر علم و ثبات قدم و تبعید به یزد با آن وضع ناگوار و کربت غربت لازم نبود، خود می دانید خستگی در راه تربیت قوم، نوعی از کفران و مردود غیوتمندان و حضرت جانان است، عقل فتوی نمی دهد در وسط کار اظهار افسردگی و پژمردگی نمودن...»

تذکرات رئیس جامع آدمیت و سرزنش ملکم در اصلاح سعدالدوله مؤثر نیفتاد. ملکم در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۰۷ (۸ رجب ۱۳۲۵) به فریدالملک نوشت: «از مسند وزارت استعفا کردن خیلی صحیح، اما از مجلس و کلا استعفا کردن منتهای نامردی است، باید ایستاد، گفت، حرف حالی کرد و کار را از پیش برد... جناب سعدالدوله هیچ حق ندارد که از مجلس و کلا قهر کند... ایران چنان موجودی را خیلی لازم دارد...» بالاخره سعدالدوله از آزادیخواهان برید و به بدخواهان آزادی پیوست، از وکالت مجلس استعفا داد و بر مسند وزارت امور خارجه نشست و از جامع آدمیت طرد گردید، مقام ملی خود را از دست داد و سرانجام به بدنامی رفت...»<sup>۱</sup>

دیگر از شخصیت‌های بارز این دوران میرزا محمودخان احتشام السلطنه است که از مروجین فرهنگ جدید و از همکاران امین الدوله در انجمن معارف بود (سال ۱۳۱۵) پس از آنکه به ریاست مجلس انتخاب گردید، ملکم خان به وی تهنیت گفت و از او خواست که در تقویت بنیان آزادی بکوشد و وکلای تازه کار مجلس را به وظایف و تکالیف سنگینی که بر عهده دارند واقف گرداند. «مجلس در دوران ریاست احتشام السلطنه، کارهای بزرگ از پیش برد... از قبیل تدوین متمم قانون اساسی، تنظیم بودجه مملکتی و تقلیل حقوق محمدعلی شاه و شاهزادگان و تصویب قانون انطباعات که همه در زمان ریاست وی بود... در تمام این موارد، جامع آدمیت از احتشام السلطنه سخت پشتیبانی می کرد، احتشام السلطنه که از روشنفکران غیرانقلابی بود، با وکلای تندرو آذربایجان و همچنین با ملایان متعصب اختلاف اصولی داشت... با رویه آنان دلیرانه مخالفت می کرد، چون سیر حوادث به سوی انقلاب رفت، او مجبور به استعفا گردید، و به وزیر مختاری ایران در لندن منصوب گردید، او در برلین بود که محمدعلی شاه مجلس را برانداخت و چون خبر توپ

بستن مجلس به او رسید، سخت برآشفته و بی درنگ به یکی از مدیران جراید مهم برلین تلفن کرد و خواستار مصاحبه‌ای شد، با وجود آنکه نماینده رسمی دولت بود در مصاحبه خود از هیچ بدگویی و انتقادی علیه محمدعلی شاه فروگذار نکرد و به دنبال آن از خدمت نمایندگی ایران استعفا داد.

دیگر از مردان نامدار این دوران «سلیمان میرزا» و برادرش یحیی میرزا و عموی دانشمندش محمدعلی میرزا مشهور به شاهزاده علیخان، هرسه از امنای جامع آدمیت بودند. آنان جزو هیات دوازده نفری در رجب ۱۳۲۵ از طرف جامع با میرزا علی اصغرخان اتابک ملاقات کردند و در پشتیبانی و تقویت اصول مشروطیت از وی تعهدات گرفتند؛ سلیمان میرزا با برادر و عموش از اعضای انجمن حقوق بودند و به شرحی که در تشکیلات جامع آدمیت گذشت، این انجمن یکی از جوامع اربعه آن در تهران بود، سلیمان میرزا در شعبان ۱۳۲۵ چون جامع آدمیت را در کرمانشاه برپا کرد، برادر دیگرش عیسی میرزا به آن پیوست... سلیمان میرزا پس از مرگ برادرش یحیی میرزا به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و در دوره دوم، ریاست پارلمانی حزب دموکرات را داشت؛ در دوره دوم که بعضی از نمایندگان مجلس و آزادیخواهان علیه مداخلات دولت روسیه به قم رفتند، او ریاست کمیته دفاع ملی را برعهده گرفت؛ بعدها او اولین رهبر حزب سوسیالیست ایران گردید و در ۱۰ محرم ۱۳۶۳ درگذشت.

سلیمان میرزا سخت به استقرار آزادی و دموکراسی در ایران دلبستگی داشت و در آخرین سالهای عمر همواره با عناصر تندرو حزب توده ایران در نبرد بود و از دوستان و همفکران خود می‌خواست که مردم را با مفهوم دموکراسی و حکومت ملی آشنا کنند و در راه تحکیم بنیان آزادی و مشروطیت و علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنند. سلیمان میرزا با استفاده از تجارب فراوان سیاسی، سعی می‌کرد رفقای جوان خود را پس از شهریور (۱۳۲۰) از اقدامات حاد و انقلابی برحذر دارد؛ او معتقد بود که برای به کرسی نشاندن دموکراسی و سوسیالیسم در ایران عقب‌مانده، زمان لازم است؛ ملتی که از روز امضای فرمان مشروطیت به دست مظفرالدین‌شاه، در اثر فقدان رشد مدنی و اجتماعی و دسایس ارتجاع داخلی و مداخلات اجانب، از نعمت آزادی و حکومت ملی و انتخابات آزاد بهره‌مند نشده و با سنن و مزایای دموکراسی آشنا و مأنوس نیست، نباید مسلک و اصولی را که برای او قابل درک و هضم نیست به وی تحمیل نمود. شك نیست که اگر ما بخواهیم پیشرفته‌ترین مسلکهای سیاسی را به جامعه‌ی قرون وسطایی و دور از فرهنگ و تمدن جدید تحمیل کنیم، حاصل و نتیجه‌ی جز زیان نخواهیم دید. متأسفانه پس از مرگ

سلیمان میرزا نسل جوان و عناصر تندرو، زمام کارها را در دست گرفتند و بدون توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، روشی در پیش گرفتند که حاصل آن جز شکست و حمله و چیرگی ارتجاع، چیز دیگری نبود.

### سیر آزادی در ایران

«اسپهرینگ رایس» که از طرف دولت انگلستان به مأموریت ایران و روس هر دو آمده بود و اتفاقاً نسبت به جنبشهای آزادی هر دو کشور همدلی می‌ورزید، به روابط نزدیک میان احزاب انقلابی روسیه و ایران اشاره می‌نماید، در نامه ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۷ (۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هـ) به «سر ادوارد گری» می‌نویسد: «به تازگی انجمنهای پنهان زیادی از روی الگوی روسی تشکیل شده‌اند، برنامه پاره‌ای از آن انجمنها این است که بین مردم کوچه و بازار و کارمندان ادارات دولتی نوعی همکاری و همقدمی ایجاد کنند.»

به نظر اسپهرینگ رایس: «میان جنبش اصلاح‌طلبی ایران و روس شباهت زیادی به چشم می‌خورد، هر دو بی‌رهبرند، هر دو نسبت به حکومت‌های خویش نفرتی آشکارا دارند، هر دو پنهانی دست اندر کارند؛ گویی دو ملت ایران و روس (نسبت به یک چیز نفرت مشترک دارند و هر دو مشتاق یک چیزند) پس شگفت نیست که اگر حکومت‌های ایران و روس به اتفاق علیه دشمن مشترک خود به اقداماتی دست بزنند...»<sup>۱</sup>

نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان نیز از بیان نامه‌های فراوان چاپی که به تهران می‌رسیدند، صحبت می‌دارد، یکی از آنها به عنوان «انتباه‌نامه اجتماعیهون عامیهون ایران» و به امضای «اجتماعیهون عامیهون فرقه ایران قومیهه مرکزی قفقاز» در ۲۳ رجب ۱۳۲۴ به تهران رسیده بود، این اعلام‌نامه مفصل تبلیغاتی چنین آغاز می‌شود: «ای فقرای ایران جمع شوید، ای کسبه و پیشه‌وران ایران، ای زراعتکاران ایران، ای اهل دهات ایران، همت کرده، اتحاد نموده اجتماع بکنید، خودتان را از ظلم این ظالمان خوش‌خط و خال استبداد مذهب، خلاص نموده رهایی یابید.» وی به دنیای «پراشوب» و تلاش ملت روس اشاره می‌کند: «ببینید چگونه اهالی همسایه شمالی... جد و جهد و سربازی می‌کنند...» به دنبال آن از بیداد حکومت می‌گوید، خواستار قیام ملت به راه آزادی و مشروطیت است و می‌نویسد: ایرانیان ساکن قفقاز هم آماده جانبازی‌اند:

«ای اهالی ایران، ای فقرای کاسب ایران، جمع شوید، اتفاق نمایید، خودتان را از

دست این حاکمان خودمختار ظالم جبار لامذهب بی‌دین... خلاص نمایید... بر ریشه این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزنید، تا حریت گرفته، سلطنت مشروطه تأسیس نموده، این لکّه بیعاری را از روی ملت و دولت بشویید... ما اهالی ایران که در قفقاز ساکن هستیم، از هر جهت حاضر شدیم تا در موقع، خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم. زنده باد طرفداران حریت و ملیت، نیست باد طرفداران استبداد...»

سایر کمیته‌های اجتماعیون عامیون ایران نیز پیامهایی در همان جهت منتشر می‌ساختند، اعلامنامه کمیته تبریز که در ذیحجه ۱۳۲۴ پخش گردیده، درخور توجه است، اصل نسخه فارسی آن را نداریم، از متن روسی به فارسی برگردانیده‌اند... «رنجبران جهان متحد شوید، ما سوسیال دموکراتها مدافعین حقیقی اسلام، اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود به دوستان آزادیخواه جهان تبریک می‌گوئیم، ما به تمام علما و تجار طرفدار توده خلق و تمام مجاهدین اسلام، که در تهران برای رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشته‌اند درود می‌فرستیم، موقع آن رسیده است که بیرق آزادی را برافرازیم.»

نهیض مشروطیت، نه تنها در میان ایرانیان ساکن قفقاز، بلکه در میان همه افراد آزادی طلب آن دیار شوری برانگیخت... آزادیخواهان روس هم که با حکومت خود در پیکار بودند، شریک آن همدلی عاطفی بودند، گزارش علیقلی خان مأمور سیاسی ایران در پترزبورگ شتیدتی است، می‌نویسد: «چند روز قبل، فرقه‌ای که در روسیه طرفدار سلطنت مشروطیت هستند، در عمارت مجلس، نجبای پترزبورگ مجلسی ترتیب داده، در ضمن نطقهای خود شرح مفصلی از پیروزیهای ملت ایران تمجید کرده گفته‌اند، که روسها باید از ایران سرمشق بگیرند، زیرا ملت ایران بدون متوسل شدن به وسایل شنیعه از پادشاه خود آزادی خود را خواست، و پادشاه که... اعطای آزادی کرده، فوراً به شرایط آن پرداخت و این کار به این بزرگی، بدون هیچ خونریزی و خصومت انجام پذیرفت...»<sup>۱</sup> پس از آنکه مجلس ایران به زور قزاقان روس برافتاد، نمایندگان سوسیال دموکرات در مجلس دوما از تندترین حمله نسبت به حکومت روس بازنیستادند، این را هم بگوئیم که هم‌زمان بودن تأسیس مجلس شورای ملی و مجلس دوما روس، نقطه مشترک اشتیاق خاطری میان مبارزان آزادی ایران و روس به وجود آورد و آن معنی در تلگرافهایی که بین دو مجلس مبادله گشته، منعکس است.

تهنیت و تبریک نمایندگان مجلس ایران به دومای اول روسیه: آزادی و عدالت، زبان مشترک هر دو مجلس بود، همینکه دوره دوم دوما، پس از پرچیده شدن دومای اول افتتاح گردید، مجلس ایران به خجستگی آن، این پیام تهنیت آمیز را فرستاد «... از آنجا که روح حریت طلبی که سبب هیجان این دو مجلس محترم می باشد، در اصل یکی است، مجلس محترم جوان ایران... دعا می کند بهره مندی و نیل به مقصود آن همزاد محترم را و با آن همصدا شده، به آواز بلند فریاد می کند، زنده باد آزادی ملل و زنده باد عدالت.»

رئیس دوما «کلونین» پاسخ داد: «از پیامی که دلالت بر هواخواهی و آزادی و عدالت و برادری ملل داشت، صدای همرنگی و موافقت در فضای دوما پیچید، هر دو مجلس که تقریباً در زمان واحد ابواب سعادت و نیکبختی را بر ملتین گشودند... هر قدمی که در این راه خیر بردارند... صلح ابدی را نزدیکتر و حرکت ایران را به سر منزل آزادی و حریت سریعتر کرده اند، جاوید باد مکنوناتی که موجب اتحاد و اتفاق نمایندگان مجلسین است...»<sup>۱</sup>

به علاوه، مجلس ملی ایران به کارهای دوما، بی توجه نبود. یکی از نمایندگان گفت: «دومای روس حکم کرد به وزارت مالیه، که جمع و خرج مملکت را تعدیل نماید، وزارت مالیه فوراً تعدیل کرد... پس چطور آنجا وزارت مالیه می تواند مالیه را اصلاح نماید و اینجا نمی شود. (مذاکرات مجلس)»<sup>۲</sup>

طرفه اینکه سید بهبهانی که همواره تأکید می داشت که: «نگویند رسم مجالس خارجه چنین و چنان است» حالا در انتقاد از دستگاه اجرایی ایران، به سیاست همکاری وزیران روس، با «دوما» استناد می جست: «هیأت مجریه ما، با این مجلس موافق نیست، مملکت روسیه، وزراء دارند، رئیس الوزراء دارند، وزراء به دوما می آیند، به علاوه قوانین مربوط به ادارات را شخص خود وزیر داخله آورده است به دوما، نشست است و مذاکره می کند، که بگذرد «اینجا هم» باید اینطور موافقت بشود... وقتی که وزارت داخله ما هم آمد به مجلس... آنوقت می دانیم که موافق است، مگر نه این است که ما برای اصلاح این مملکت و این ملت حرف می زنیم؟ مگر آنها از این ملت نیستند؟ آنها هم بیایند دست به دست بدهیم این ملت را آزاد نمائیم...»<sup>۳</sup>

با اینکه جنبش مشروطیت ایران با نهضت آزادیخواهی و اصلاح طلبی در روسیه تزاری کامابیش همزمان بوده است، نباید این نکته را فراموش کرد که روسیه از دوران پطر

۱. فکر دموکراسی اجتماعی...، ص ۲۶ به بعد.

۲. همان کتاب ص ۲۹.

به بعد به سرعت در راه صنعتی شدن و قبول مظاهر گوناگون تمدن غرب قدم برمی داشت و در این راهها کمابیش موفق گردید. طبقه کارگران، کشاورزان، روشنفکران و پیشه‌وران روسیه تا حدی به حقوق و وظایف سیاسی خود آشنا بودند. احزاب و اجتماعات و اتحادیه‌های مختلف به وسایل گوناگون در بیداری و هشیاری مردم می‌کوشیدند؛ در مرامنامه‌ها و اعلامیه‌های احزاب سیاسی روسیه در آن روزگاران به مطالبی برمی‌خوریم که طرح آنها در محیط اجتماعی آن روز ایران امکان‌پذیر نبود، به عنوان نمونه «فرقه حریت ملی» و هواداران آن معتقد بودند: «امور مربوط به مساوات ملت و اعمال مشروطیت دولت باید اجرا شود، تمام ملت باید وکلا را انتخاب کنند و به توسط آن وکلا، کارهای سلطنت از پیش برود، برای به دست آوردن این نوع اداره هر قسم تدبیر بطور صلح و آرامی باید به کار برد، هرگاه حکومت برضد حقوق و آزادی ملت رفتار کرد، مردم از پرداخت خراج و دادن سرباز امتناع کنند، همچنین با تعطیلهای و ترک خدمت و امثال این نوع مقاومتها، مقاصد خویش را از پیش ببرند... تمام اهالی چه زن، چه مرد صاحب هر دین و از هر نژاد که باشند حق انتخاب دارند. انتخاب باید مستقیم و آرای انتخابیه نیز سری باشد، اراضی خالصه و موقوفات امپراتوری باید مجاناً بین رعیت قسمت شود، در صورتی که این اراضی نیز کفایت نکند، املاک ملاکین را به قیمت عادلانه جبراً باید گرفت و تقسیم کرد، عملجات باید فقط روزی هشت ساعت کار کنند و وقتی پیر شدند، برای معاش آنها باید تدابیر صحیح به کار برد، خزانة نباید زیاد اسراف کند، تحصیل ابتدایی باید برای همه کس مجانی باشد، حکومت باید به اعمال کلیسا و مسجد و دین دخالت نکند.»<sup>۱</sup>

فرقه اجتماعیون انقلابیون، پا را از این هم فراتر می‌گذاشت و می‌گفت: «فقرا کار می‌کنند و متمولین و آقاها می‌خورند، سلطنت (تزاران) نیز این حالت حاضره را حفظ می‌کند، از این جهت باید جمهوری تشکیل داد، مال مملکت و کسب و کار باید عمومی و اجتماعی شود، هیچکس نمی‌تواند شخصاً صاحب مال و تجارت باشد، همه چیز مال همه کس است. همه آزاد و برابر و برادرند، دین، نژاد، شوهر و زن تفاوتی ندارند، باید فقرا و کارگران را از این معنی مطلع کرد... آزادی دین و کلام و اجتماعات را هیچ قانونی محدود نمی‌تواند کرد، زمین مال همه است، کار، روزی بیش از هفت ساعت نمی‌تواند باشد، زندگی و راحت عملجات را باید در زمان پیری تأمین نمود... تحصیل ابتدایی برای همه کس فرض و مجانی است، حکومت نباید به دین و عبادت دخالت کند، عبادت کار شخصی است.»

برای آنکه خوانندگان بیشتر به رابطه معنوی و عملی آزادیخواهان ایران و قفقاز و روسیه عصر تزار واقف گردند، بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که عملیات خصمانه محمدعلی‌شاه علیه آزادی و مباران مجلس ملی ایران و دخالت مستقیم قزاقان روس در آن کودتای نظامی، واکنش جهانی داشت و در مجلس دومای روس هم منعکس گردید. نمایندگان سوسیال دموکرات روس، سیاست آن دولت را در ایران به باد حمله گرفتند، سفیر انگلیس در پترزبورگ می‌نویسد: «احزاب دست‌چپ تحت عنوان «اعمال غیرقانونی لیاخف در ایران» استیضاحی با قید فوری به دوما دادند، استیضاح‌کننده از نمایندگان سوسیال دموکرات بود، در نطق پارلمانی‌اش گرچه بارها سخن او را قطع کردند و رئیس دوما به وی اخطار می‌کرد که از موضوع خارج نشود، او همچنان به لیاخف می‌تاخت.» عامل اصلی این بود که فراهم شدن زمینه انقلاب ایران به سوسیال دموکرات‌های قفقاز که با حکومت روس در پیکار بودند، مجال نبرد انقلابی داد، برآن شدند که ضربه‌یی به دستگاه استبدادی روس بزنند، دستگاهی که دشمن مشترک ملیون ایرانی و آزادیخواهان سرزمین قفقاز هر دو بود.

تبریز که به شورش برخاست، کمیته ولایتی سوسیال دموکرات قفقاز به تقاضای انقلابیون تصمیم گرفت که افراد کارآزموده، تعلیمات دیده و خبرگان ماهر فنی به صورت دسته‌های مجزا روانه تبریز گردند، مجاهدین آمدند در حالی که مرکب از سه عنصر بودند: اتباع ایرانی، مسلمانان قفقاز و گرجیان... در این ایام حیدرخان در تبریز و در شورای جنگی شرکت داشت و ستارخان را در نقشه رزم‌آرایی یاری می‌کرد. لابرانوار بمب‌سازی تعبیه گردید و کمیته انقلابی، افرادی را به دهات فرستاد که مردم را علیه استبداد برانگیزند، در جنگ ملیون با قوای محمدعلی‌شاه، ظاهراً بیست و چند نفر از مجاهدین قفقازی و گرجی کشته شدند، دولت روس، با مداخله نظامی، حکومت انقلابی تبریز را تهدید کرد و تسلیم انقلابیون قفقاز را خواست؛ در برابر تهدید روس، مجاهدین شبانه از شهر خارج گشتند، از کوه و کمر گذشته به خوی رسیدند...»<sup>۱</sup>

در برابر احزاب مترقی نظیر حزب اجتماعیون عامیون و فرقه دموکرات، مرتجعین نیز از فعالیت علیه نهضت جدید غفلت نکردند، یکی از ملایان مخالف نهضت، سید محمد طالب‌الحق بود، این روحانی مرتجع از منبر مشهد فریاد می‌کرد: «هرکس صد و هفتاد مرتبه بگوید: اللهم العن الديموکرات، خداوند گناهان او را می‌آمرزد...»<sup>۲</sup> در همین

۱. همان کتاب ص. ۱۳۰ به بعد.

۲. همان کتاب ص ۱۴۱.

ایام از طرف سران «اجتماعیون عامیون» بادکوبه، سفارشی به این مضمون شده بود که: «مبادا از انقلابیون حرکتی که نامساعد با اوضاع مملکت و اقتضای وقت باشد بروز نماید، بلکه اغراض شخصی را به کنار نهند و شروع به ساختن کنند که مملکت بیش از این تاب انقلاب ندارد...»<sup>۱</sup>

یکی از صاحب نظران این دوران، محمد امین رسول زاده، متفکر حزب دموکرات ایران است. وی در مقدمه‌یی که بر مرانامه این حزب نوشته است، از قانون حرکت تکاملی جامعه از فتودالیسم به کاپیتالیسم و حرکت آن را از مرحله سرمایه‌داری به سوی سوسیالیسم بیان می‌دارد. به نظر او: «هراندازه که ترقیات عالم پیشرفت کند، آلات و ادوات صناعی و روابط تجارتي و مناسبات مدنی افزوده می‌شود... حرکات حریت پرستانه ملل مختلفه دنیا در پیروی طریقی که بشر را به یگانه آرزو و آمال واحده انسانیت می‌رساند، با کمال روشنی، وسعت پیدا می‌کند، با سرعت دائمی فوق العاده‌ای که وسایل مدنیته سیر می‌کند، افکار بشریت نیز به همان نسبت با يك طرز تکامل، ترقی می‌نماید، از جمله نتایج بسیار نیکوی این تکامل آنکه عالم بشریت... احتیاج خود را به اتفاق و اتحاد به خوبی حس کرده است، همانطوری که بدو اقوام مختلفه که از عشایر جداگانه تشکیل یافته بود، ملل و دول بزرگ تأسیس نموده و به هم پیوستند، امروز نیز بشریت شروع به اتصال و اتحاد نموده و فرقه‌های بین‌الملل تشکیل می‌کنند، تمام ترقیات عالم، کل مجاهدات بشر، همانا عموماً به طرف آن دوره سعادت و حریت و مساوات که آمال مکنونه عالم متمدن است می‌شتابد... این سیل حریت و مساوات که منبعش در ظهور کاپیتالیسم و سرمایه‌داری بوده و از اروپا شروع کرده، سدهای فتودالیزم و ملوک‌الطوایفی را... شکسته، با يك سرعت فوق‌التصوری که مظفریت خود را به تمام عالم نشان می‌داد به جریان آمد، به حدی که مشرق‌زمین نیز... از آن سرایت خودداری نتوانست. قرن بیستم برای مشرق همان است که قرن هفدهم برای ممالک غربیه بود، یعنی دوره تجدیدی است که آسیا که قسمت اعظم بشریت را تشکیل می‌دهد، به جنبش و هیجان آمده و فتودالیزم مستأصل، در اینجا دوره خود را به قوه جدیدی یعنی به کاپیتالیسم و سرمایه‌داری واگذار می‌کند و در برابر آن تسلیم می‌شود.

ایران نیز که در عائله بشریت يك اولاد قدیم است، ممکن نیست که به این نوع تبدلات ضروریه که از آثار تکامل عالم است محکوم نباشد و بتواند روی بنای پوسیده استبداد مطلق و اساس از کار افتاده فتودالیزم قائم باشد، ناگزیر از تجدید بود و ناچار



بایستی مراحل و درجاتی که تمام افراد عاقله بشریت از آن گذشته‌اند طی کند... فنودالیزم منسوخ و کهنه شده، به کاپیتالیزم که فرمانروای امروزه است متحوّل می‌شود، ملت ما در این سیر تکاملی روزهای مشوش و پرهیجانی را خواهد گذرانید، مملکتی که بر اصول قرون وسطا امرار حیات کرده، چون احساس نموده که دیگر بدین صورت امکان مداومت نخواهد داشت، می‌خواهد به شکل مملکت قانونی دربیاید، فقط از يك طرف موجود نبودن آلات و ادوات لازمه این تبدیل شکل، و از طرف دیگر رقابت سرمایه‌داران خارجی، آن را تضییق نموده، به اشکالات بزرگ دچارش می‌نماید...

لازم است ایران جدید را به طرز صحیحی اداره کرد و به آشفته‌گیهایی که در سنوات انقلاب اخیر پدید آمده، پایان داد و حکومت قانونی قوی تشکیل داد و به اصلاحات اساسی پرداخت... فرقه دموکرات ایران، سعادت آینده وطن را در اتحاد عموم افراد مملکت می‌داند. ایران تجدید پیمان، دولت دموکراتی می‌خواهد، که زمام امور آن به دست اکثریت ملت که قسمت اعظم آن را تشکیل می‌دهد باشد...<sup>۱</sup>

تهمت بایبگری: در جریان نهضت مشروطیت، مرتجعین و هواداران استبداد، همواره متجددین و آزادیخواهان را به نام «بابی» و دیگر اتهامات بی‌اساس مورد طعن و لعن قرار می‌دادند. در کتاب تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز نوشته حاج محمدباقر ویجویه، ضمن وقایع روز ۲۳ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ می‌بینیم که مستبدین ضمن اعلامیه‌یی، چنین می‌نویسند: «ای مسلمانان همت نمائید، پس غیرت شما کجاست؟ این بابیها جمع شده‌اند به اسم «مشروطه» می‌خواهند مذهب خودشان را آشکار نمایند، عن‌قرب است که اسلام از دست برود! بر همه شما جهاد واجب است تا ریشه این لامذهبان را از روی زمین برکنید.» با این قبیل اعلامیه‌ها، مستبدین به شیعیان حیدر کرار، تهمت و بهتان می‌زدند و برای حب جاه و مال از ریختن خون آزادیخواهان ابایی نداشتند. آقای ویجویه می‌نویسد: «پس از ورود به محفل آنان دیدم که تفنگداران استبداد می‌گویند: «آقا اجازه بدهید برویم سر این ملاعین را بیاوریم»، یکی از مرتجعین برمی‌خیزد و می‌گوید: «این بی‌دینان، امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه، را امام موهومی می‌خوانند و به رسول‌الله (ص) سب و ناسزا می‌گویند.» آری مستبدین با این سخنان عوام‌فریبانه نه شرم از رسول (ص) و نه خوف از خدای قهار دارند. آقایان هم می‌گویند صبر کنید، وقتی که ما کفن پوشیدیم و امر به جهاد نمودیم، آنوقت اقدام نمائید...»<sup>۲</sup>

۱. همان کتاب ص ۲۸۱ به بعد.

۲. تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، به کوشش علی کاتبی، ص ۲۳.

## آرزوها و انتظارات آزادیخواهان

ضمن وقایع چهارشنبه ۱۴ رجب المرجب همان سال، میرزا حسن واعظ و مشهدی میرکریم آقا در مسجد، نطقی کردند قریب به این مضمون: «بعضی از آقایان مستبدین برآنند که این مشروطه را بر هم بزنند و به طریق ظلم و استبداد رفتار نمایند و ملت مظلوم را به اسم «بابیه» متهم ساخته‌اند؛ خطاب به پدر تاجدار می‌گوئیم: حکام به ماها ظلم می‌کنند، ارباب دهات و مباشرین هرچه هست از ما می‌گیرند و به حقوق خود راضی نیستند، این مالیات که می‌دهیم اُمّای دولت به جای دیگر مصرف می‌نمایند، به سواره‌ها و تویچیها حقوق نمی‌دهند، آنها هم مضطر شده برای امرار معاش فعلگی می‌کنند، فقرای ملت هر سال صد هزار بلکه بیشتر برای تحصیل کار و روزی به خارجه می‌روند، چرا در کشور خودمان کار نکنند، باید کارخانجات درست کنیم، نفت از زمین استخراج نمائیم، بیمارستان و دارال‌عجزه بیا نمائیم، و نگذاریم کسی به کسی دست ظلم و تعدی دراز نماید، هرکس حق خود را بشناسد، اطفال یتیم و مسکین را که در بازارها عریان مانده‌اند به مکتب بگذاریم، آنان را صاحب علم و صنعت نمائیم، کاری کنیم که زنان با عفت ما برای گرفتن نان ساعتها در پیش دکانهای خبازی نایستند، سرباز و تویچی با لباس نظیف گردش کنند، سنگ ترازوها را درست کنیم، با راه‌سازی، شهرها و قصبات و دهات دور افتاده را آباد کنیم، ما طالب مشروطه‌ایم تا از برکت آن مساجد آباد و علما و سادات با عزت و احترام داشته باشیم و گدا و سائل نداشته باشیم، آقایان درباریان ستمگر می‌گویند: نمی‌شود، ما نمی‌گذاریم که این امر مقدس جاری شود، ما طالب محکمه و دادگستری هستیم که هر نوع دعوایی در آن رسیدگی شود، ولی درباریان و اُمّای خائن می‌گویند ما به میل خود مردم را جریمه می‌کنیم به ما چه که مردم از گرسنگی بمیرند، یا روی گندم خالص را نبینند، یا نیمی از نان آنها خاک و ماسه باشد، ما می‌فروشیم «الناس مُسلطون باموالهم» با این روش، آنها خون ما را حلال و مال ما را تاراج می‌نمایند و با اینهمه ظلم و بیدادگری، ما را که طالب حقیق «بابی» می‌شمارند و از ما ملت مظلوم حیا نمی‌کنند و برای منافع خودشان چه فتنه‌ها و آشوبها که بیا می‌کنند.»<sup>۱</sup>

## اتهامات ناروا علیه انقلابیون

«... یکی از مجاهدین در میدان جنگ گفت یا «حضرت عباس» - سواره شاهسون

تحت تأثیر تبلیغات دشمنان، با شگفتی گفت: «شما حضرت عباس را چه می‌شناسید؟ مگر بابی نیستید؟» من به بابی لعنت کردم. طرف گفت: «به خدا شما را به ما بابی معرفی کرده‌اند» اهالی گفتند: ملاحظه کنید شیعه اثنی عشری را بابی می‌گویند و خود به فسق و فجور و ظلم و جور مشغولند و با این تهمتها می‌خواهند اساس مشروطه را براندازند...»<sup>۱</sup>

برای آنکه خوانندگان به تأثیر تبلیغات در جوامع عقب مانده واقف گردند، به بعضی از گفتگوها در میدان جنگ اشاره می‌کنیم: «در جریان جنگ، یکی از مجاهدین و آزادیخواهان به سواران جبهه مخالف گفت: «ای بیغیرتان ما که مشروطه می‌خواهیم برای آسودگی شماهاست که جیره و مواجب شما را تمام و کمال بدهند و ظلم به رعیت دهات و ایلات نشود. گذشته از اینها شما برادر دینی ما هستید، اگرچه شما را به طمع غارت به اینجا آورده‌اند، ولی ما مانع غارتگری شما می‌شویم.» سواران در پاسخ می‌گفتند: «ای بابیها به اسم مشروطه می‌خواهید مذهب خودتان را آشکار نمائید، هر قدر قوه داریم شما را پایمال می‌کنیم.» مجاهدین در جواب می‌گفتند: «به بابیها و به آن کسانی لعنت که این تهمت را به ملت نجیب ایران بسته‌اند، صد هزار لعنت به کسانی که شمارا با این حرفها فریفته‌اند تا به ناحق خون مسلمانان ریخته شود، ما نمی‌خواهیم يك قطره خون کسی را بریزیم؛ ما مجاهدین در مقام دفاع ایستاده‌ایم، هر قدر از شما کشته شود، دل ما می‌سوزد، ولی در شما هیچ رحمی نیست» مجدداً ایشان می‌گفتند: شما بابی هستید...»<sup>۲</sup>

در صفحات بعد از زبان مجاهدین و آزادیخواهان می‌شنویم که می‌گویند: «از شاه مرحوم «مظفرالدین شاه» ما ملت، مشروطه‌یی که گرفته‌ایم از دست نخواهیم داد و ابداً زیر بار ظلم و استبداد نخواهیم رفت؛ ای امنای دولت با ملت ایران همدست باشید، بلکه ایران حیات تازه‌یی بیابد از دول «اروپا» عقب نمانیم، امروز اگر فرنگ به ما کرباس ندهد، ملت ما بی‌کفن خواهد ماند، در سایر امور همینطور، همیشه باید محتاج دیگران باشیم، این قرض هنگفت را نگذاریم خائنان دولت بَلَع نمایند، این قرض را پس بدهیم و از راه مالیات عادلانه پول در خزینه دولتی جمع نماییم...»<sup>۳</sup>

### وضع طبقات اجتماعی مقارن انقلاب مشروطیت

در کتاب سابق‌الذکر به وضع طبقات مختلف اجتماعی در ایران، و هدفهای سیاسی و

۱. همان کتاب ص ۷۷ به بعد.

۲. همان کتاب ص ۱۲۰.

۳. همان کتاب ص ۱۴۲.

اقتصادی و اجتماعی آنان نیز اشاره شده است: «... آنان که برضد این امر مقدس حرکت می نمایند و نمی خواهند دولت ایران مشروطه شود، کسانی هستند که کار نمی کنند و صاحب قریه ها و کرورها پولند، خواه عمامه دار و خواه کلاه دار، اینان همیشه در میان عیش و عشرتند، هیچ از سرما و گرمای روزگار خبری ندارند، ولی سه فرقه هست که از صبح تا شام کار می کنند و از ظلم ظالمان ایمن نیستند و آنی آسودگی ندارند:

فرقه اولی، اهل تجارتند، کارشان خرید و فروش مال داخله و خارجه و رسیدگی به دفتر و حساب است و در میان این فرقه بزرگ که مدار مملکت بسته به وجود ایشان است، کسی که صد هزار تومان داشته باشد کم است و با وجود کار فراوان شبانه روزی از احترام شایسته برخوردار نیستند.

فرقه دومی، اهل کسب است و صنایع، آن بیچارگان پیش از طلوع آفتاب به پی کسب و صنعت خود می روند و نیم ساعت از شب گذشته، به خانه و منزلشان می آیند و با زحمات زیاد کسب قوت لایموتی می کنند، استراحت برایشان حرام است، از عیال شرمند و از دوست و رفقا منفعل هستند، نه استطاعت مؤنه دارند نه قدرت جواب به مباشرین ستم پیشه، با اینحال هرچه مباشرین می خواهند به ضرب سیلی از آنها می گیرند، و حال آنکه در خارجه اهل صنعت را تربیت و تقویت می نمایند و از هر جهت آسوده اند.

فرقه سومی، اهل زراعت است و فلاحت، آن بیچارگان که یک رکن اساسی مملکتند، در سرما و گرما کار می کنند، وقت درو، اجاره دار یا مباشر حاضر است، خورد و خوراک او را باید ایشان بدهند و ابداً راضی به یک جوجه روی دوری پلو نمی شوند و حال آنکه آن بیچارگان خودشان روی پلو را ندیده اند.

بعد از حاضر شدن گندم می آیند از هفت و هشت من، دو من و یک چارک را برای خودشان برمی دارند. بابت یک خروار مساعده، دو خروار، سر خرمن می گیرند، بیچاره رعیت شانه و قلیبر خود را برمی دارد، با آنهمه زحمت به خانه خود می رود، بدون آنکه حق قانونی خود را گرفته باشد، -از بره و جوجه و تخم مرغ و روغن هر قدر بخواهند برمی دارند، انبار آقا از زحمت ایشان پر می شود... وقتی که سرباز، اعم از سوار و پیاده و تویچی را برای سفر می خواهند، هرکس بخواهد معاف شود، صاحب منصب از او از ده تا سی تومان رشوه می گیرد و او را معاف می نماید و جیره و مواجب معاف شدگان را خودشان از دولت می گیرند و می خورند. سربازانی که به محل ساخلو حاضر می شوند به آنها جیره نمی دهند تا جایی که ناچار می شوند از راه حملی، عملگی یا کار دیگری امرار معاش کنند.

## مظالم حکمرانان

حکام هم حوزه فرمانروایی خود را، اجاره می کنند، مثلاً برای آذربایجان ۸۰ هزار تومان پیشکش می دهند، در مقابل می آیند و آزادانه مردم و رعیت را لخت می کنند و چند برابر پیشکشی که داده اند از مردم بینوا به زور می گیرند، خزینه مملکت تهی، اهالی مفلس و فقیرند، لیکن جیب این حکام ستمکار پر است. البته تمام این قبیل فرمانروایان، با استقرار مشروطیت مخالفند، همچنانکه ملاهای دنیاپرست و جاه طلب صاحب دهات شده از راه احتکار و ستم به کشاورزان جیب خود را پر می کنند و کار را به جایی می رسانند که مردم ناچار مهاجرت می کنند؛ و گاه از شدت فقر و مرض تلف می شوند. اینها نیز از راه برانداختن اصول مشروطیت و آزادی تلاش می کنند و سعی می کنند مردم از خواب غفلت بیدار نشوند و به حقوق و اختیارات فردی و اجتماعی خود واقف نگردند.

ستارخان و باقرخان همواره به مردم می گفتند: ما برای حقوق ملیّه خود تلاش می کنیم، که عین عدالت است و دشمنان ما برای منافع شخصی؛ و به ضرر ملت کار می کنند. برای آنکه خوانندگان به ارزش اخلاقی ستارخان پی ببرند بی مناسبت نیست بگوئیم که در همین ایام جنبش مشروطه خواهی، ژنرال قنصول روس می رود نزد ستارخان و می گوید به باقرخان يك پرچم روس دادم و او درامان ماست، یکی را هم به تو که جوان دلیری هستی می دهم تا درامان دولت روس باشی، ولی او قبول نکرد و گفت: من در زیر پرچم ایرانم، به شما نیازی ندارم و ابداً تابع ظلم و استبداد نخواهم شد و تمام پرچمهایی را که مستبدین در شهر زده اند پایین خواهیم کشید، ابداً ملت از حقوق مشروع خود دست نخواهد کشید، مگر من و اهالی تبریز یاغی شده ایم که به پرچم شما پناه بیاوریم. ستارخان با عده بی از مجاهدین به گفته خود عمل کرد و پرچمهای روس را پایین آورد. باقرخان نیز به خدعه دشمن و خطای خود پی برد و با ستارخان همکاری نمود و مهبای سنگربندی و مبارزه با مستبدین گردید.<sup>۱</sup>

«پس از آمدن عین الدوله به تبریز، ستارخان تحریکات و تشبّات او را تحت نظر گرفت، پس از آنکه وی با کمک سرکردگان طوایف مثل رحیم خان و شجاع نظام و سایرین به شهر روی آوردند، مجاهدین تحت نظر سردار و سالار ملی به آنان حمله ور شدند، ۲۵ سواره و دو سرباز آنان را از پای درآوردند و بقیه خود را به اردو رسانیدند و از طرف دروازه اسلامبول نیز شکست سختی خوردند و هفت نفر دیگر تلفات دادند و به مجاهدین آسیبی نرسید...»<sup>۲</sup>

۱. همان کتاب ص ۳۰ به بعد.

۲. همان کتاب ص ۱۰۸ به بعد.

برگردیم به اصل موضوع چون در يك قرن اخير، فرهنگ و ادبیات ما کم و بیش تحت تأثیر جنبشهای اجتماعی و فکری و ادبی غرب قرار گرفته است، نظری اجمالی به حیات ادبی غرب می افکنیم:

### سیر ادبیات در اروپا

در سرزمین اروپا دو کشور باستانی یونان و روم قدیم، مهد فرهنگ و تمدن و ادبیات و هنر بودند. در آثار ادبی و مخصوصاً هنری این دو کشور که از قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد به یادگار مانده است، ظرافت، دقت و درستی سبک و مفهوم به نحو بارزی به چشم می خورد، به همین مناسبت امروز اصطلاح «کلاسیسیسم»<sup>۱</sup> را که یادگار عهد کهن است در مقابل «رمانتیسم» به کار می برند که آن نیز نهضتی ادبی و هنری است، مربوط به اواخر قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی که موازین و قواعد سنتهای کلاسیسیسم را مانع درک طبیعت و بیان خصوصیات آن می شمرد. به همین مناسبت اصول و مبانی و مقررات کلاسیسیسم پایدار نماند و مورد انتقاد و خرده گیری قرار گرفت و در نتیجه کلاسیسیسم نوین با «نئوکلاسیسیسم»<sup>۲</sup> در دوره «رنسانس» پدیدار گردید.

در این دوره، اروپا از خواب دیرین قرون وسطایی بیدار شد، و در نتیجه پایان جنگهای صلیبی و استقرار مناسبات اقتصادی بین شرق و غرب و آشنا شدن اروپائیان با فرهنگ و تمدن اسلامی و ایجاد راهها و وسایل ارتباطی بین آسیا و اروپا و بهتر شدن وضع کشاورزی و صنایع دستی، مردم اروپای مرکزی و ایتالیا جانی تازه یافتند و شهرهای جدیدی در مسیر راههای تجاری ایجاد گردید. در دوره رنسانس که جنگهای فتودالی و نفوذ ارتجاعی کلیسای کاتولیک و پاپها، رو به نقصان نهاده بود، مردم شهرنشین توجه شایانی به آثار یونانیان و رومیان باستان، خاصه آثار افلاتون، سیسرو، هراکلیت، دموکریت و ارسطو و دیگران نشان دادند، کتاب جمهوریت افلاتون که در آن کمابیش، افکار و اندیشه های دموکراتیک به چشم می خورد، مورد توجه قرار گرفت، چه او چهار قرن قبل از میلاد مسیح از سوسیالیسم، طرفداری و از حقوق زنان، تحدید توالد و تناسل، تعلیم و تربیت نسل جوان و تزکیه نسل، سخن گفت و این تعالیم برای اروپای عهد رنسانس که تازه در خط تمدن جدید قدم نهاده بود، جالب و دلنشین بود. «این نهضت در همه مراحل فرهنگ اروپایی رسوخ یافت. در فلورانس «کوزیمو دیمدیچی» آکادمی افلاتون را تأسیس

1. Classicism

2. Neoclassicism

کرد، و دانشمندی چون «و. م. فیچینو» را در رأس آن قرار داد، «لورنتسو دِمدیچی» محفلی از «اومانیستها» گرد آورد و آنان به جمع آوری آثار یونانی و رومی و تحقیق در آنها و شرح و بسط و تقلید از آنها پرداختند. تقلید دقیق از نثر سیسرو و از سیماهای عمدهٔ احیای کلاسیسیسم در اروپای قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی بود. «فرانسیس بیکن» روش اختیاری را در تحقیقات علمی وارد کرد و سبک سادهٔ کلاسیک را در نثر انگلیسی مستقر ساخت. بعد دیگر شعرا و نویسندگان موازین تصنعی را به دست فراموشی سپردند، در فرانسه نمایشنامه‌نویسانی مانند «کورنی» و «راسین» به پیروی از روش ارسطو، نویسندگی را تحت قیود عقل، روشنی و نظم و ترتیب قرار دادند. در آلمان نیز پیروی از آثار کلاسیک در ربع آخر قرن هیجدهم ظاهر شد و «گوته» و «شیلر»، «هایدن»، «موتسارت» و «بتهون» اصول آن را در موسیقی به کار بستند و بالاخره بازار تقلید از یونانیان و رومیان قدیم، در معماری و نقاشی، فوق‌العاده گرم شد...»<sup>۱</sup>

در اواخر قرن هجده و در جریان قرن نوزدهم، صاحب‌نظران به این رمانتیسم<sup>۲</sup> نتیجه رسیدند که قراردادهای سنتها و سایر قیود کلاسیسیسم، مانع درک طبیعت و لذت بردن از آن است؛ و هنرمند باید به احساسات و تخیل خود، بیش از ایمان به عقل، پایبند باشد. این نهضت در تمام نویسندگان قرن نوزدهم اروپا نفوذ داشت و نتایج آن در آثار ادبی، داستانهای عشقی، سرگذشتهای پرحادثه و آثار منظوم آن دوران منعکس گردید و نتایج آن کمابیش در نقاشی و موسیقی مؤثر افتاد. اصطلاح «رمانتیک» از قرن یازده و دوازده میلادی به یادگار مانده که داستانها و منظومه‌ها و سرگذشت پهلوانان و شهبازان را به زبان عامهٔ مردم و به صورت داستانها بیان می‌کردند؛ و در مقابل آثاری که عنوان «کلاسیک» داشت، به «رمان» موسوم شد.

در قرن هیجدهم، زبان ادبی با سرمشقه‌های کلاسیک عرضه می‌شد؛ و صاحب‌نظران بطور کلی، ادب و هنر قرون وسطایی را نماینده راه و رسم دوران جاهلیت به‌شمار می‌آوردند؛ ولی در اواخر قرن هیجدهم، و در دهه‌های اول قرن نوزدهم، در اثر تغییراتی که در زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم اروپا پدید آمد، نهضت رمانتیک، کلیه موازین ادبی و هنری را تحت تأثیر قرار داد. این نوع فکر در انگلستان، فرانسه و آلمان و سایر کشورهای پیشرفته صنعتی کمابیش رسوخ کرد. «گوته» نویسنده آلمانی، تفاوت بین

۱. دایرة‌المعارف فارسی، مصاحب، جلد دوم، ص ۲۲۳۹ به اختصار.